

تبیین و بررسی نظریه اخلاق باور با تأکید بر آموزه‌های قرآنی

احمد سعیدی^۱، علی قنبریان^۲، مسلم احمدی^۳

چکیده

«ویلیام کلیفورد» نظریه‌ای را با نام «اخلاق باور» مطرح کرد و در ضمن آن مدعی شد که هر کس باوری را بدون قرینه و شاهد بپذیرد، مرتکب خطای اخلاقی شده است. او در این نظریه، دین‌داران را متهم به بی‌اخلاقی کرده و انتخاب آنها را بدون قرینه و شاهد و در نتیجه، غیرآگاهانه دانسته است. دیدگاه او با انتقادات مختلفی از سوی اندیشمندان مختلف، از جمله «ویلیام جیمز» مواجه شد. بی‌دلیل بودن، تعمیم نابه‌جا و افراطی، عدم توجه به ابعاد مختلف انسان و ... از جمله مهمترین اشکالات وارده به این نظریه هستند.

در این مقاله، دیدگاه کلیفورد را پس از تبیین و بررسی فلسفی، با آموزه‌های قرآنی مقایسه کرده‌ایم و توضیح داده‌ایم که اگر ایمان در یک مکتب یا از سوی یک شخص مبتنی بر فهم و استدلال باشد - چنان‌که در مکتب اسلام و از سوی بسیاری از مسلمانان چنین است - ادعای کلیفورد نادرست خواهد بود. به عبارت دیگر، حتی اگر بعضی عقاید برخی دین‌داران از مصادیق ادعای کلیفورد باشند و بی‌اخلاقی تلقی شوند، ایمان و عقاید بسیاری از مسلمانان مبتنی بر شواهد و ادله محکم و متقن هستند و اخلاقی به‌شمار می‌روند.

واژگان کلیدی: اخلاق، باور، کلیفورد، ایمان، عقلانیت.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی 1 ahmadsaeidi67@yahoo.com
۲. دانشجوی دکتری مبانی نظری اسلام دانشگاه تهران ghanbarian.howzeh@yahoo.com
۳. دانشجوی دکتری مبانی نظری اسلام دانشگاه تهران ahmadi.s@ut.ac.ir

مقدمه

آیا انسان عقاید خود را با حدس و گمان می‌پذیرد یا با قطع و یقین؟ آیا همه انتخاب‌های انسان بر اساس تقلید از بزرگان، اندیشمندان و گذشتگان است؟ آیا انتخاب انسان همیشه تحت تأثیر آداب و رسوم اجتماعی است؟ پیروی از امیال و گرایش‌ها تا چه اندازه در انتخاب‌های انسان تأثیر می‌گذارند؟

پاسخ کاملاً رضایت‌بخش به این قبیل پرسش‌ها دشوار است. شاید به همین دلیل، فرآیند اعتقاد ورزیدن و انتخاب از میان گزینه‌های متعدد، از منظرهای معرفت‌شناختی و روان‌شناختی، تحلیل‌های پیچیده و فراوانی شده است. به‌هرحال در قرن نوزدهم، دیدگاهی مطرح شد که با تأکید بر سخت‌گیری‌های معرفت‌شناسانه، تخلف از قوانین معرفتی را گناه اخلاقی برمی‌شمرد. ویلیام کینگ دن کلیفورد^۱، ریاضی‌دان، فیزیک‌دان و فیلسوف ملحد قرن نوزدهم انگلستان، از جمله قائلان به عقل‌گرایی حداکثری^۲ و افراطی در مقاله‌ای با نام «اخلاق باور» مدعی شد هر کس باوری، حتی باوری ساده و جزئی را بدون قرینه و شاهد بپذیرد، خطای اخلاقی مرتکب شده است (Clifford, 1901, p.175). کلیفورد بر اساس این باور خویش - که خود بی‌دلیل و بدون قرینه و شاهد کافی است - باور مؤمنان را زیر سؤال برد و آنها را متهم به بی‌اخلاقی کرد. وی با معیار سخت‌گیرانه خود، تحقیق و بررسی را وظیفه‌ای ضروری برای همه انسان‌ها در تحصیل همه باورها دانست. از نظر او، کسی که چنین نکند زودباور بوده و مرتکب یک خطای اخلاقی گشته است.

کلیفورد از دلیل‌گرایان با نفوذ و پیرو لاک^۳ بود و درعین حال، برخی او را متأثر از

1. William King don Clifford (1845-1879).

2. Strong rationalism.

3. J. Locke

دکارت نیز دانسته‌اند؛ زیرا دکارت هم انسان‌ها را مسؤول باورهای نادرست خود می‌دانست (اکبری، ۱۳۸۶، ص ۶۴).

پلانتینگا او را نمونه درخشان (و تا حدی مبالغه‌آمیز) مشرب مبنای‌گرایی و قرینه‌گرایی معرفی کرده است (کنی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۶). به‌رحال، دیدگاه کلیفورد با انتقادات مهمی روبه‌رو شد و برخی مانند ویلیام جیمز^۱ نظریه «اخلاق باور» او را نپذیرفتند.

جیمز در مقاله‌ای تحت عنوان «اراده معطوف به باور»، کلیفورد را «آن جوان سرکش بامزه» نامید و استدلال کرد که کلیفورد در استدلال علیه ایمان اغراق کرده است (بیشاپ و ایمزبری، ۱۳۹۴، ص ۱۱۳) و نوشت: «در زندگی روزمره شاهدیم که معمولاً برای یک اعتقاد و باور، ادله کافی و وافی حاصل نیست (James, 1986, p.388).

البته روشن است که دیدگاه کلیفورد در بستر غرب مسیحی و ناظر به اعتقادات کلیسا مطرح شده است؛ در مورد مسیحیانی که همه یا غالب آنها ایمان‌گرایانی هستند که اعتقادات خود را از روی عقل و آگاهی و دلیل انتخاب نکرده و نمی‌کنند. ما در این پژوهش برآنیم تا نظر اسلام را درباره دیدگاه مزبور بررسی کنیم و نشان دهیم که ادعاهای کلیفورد تا چه حد با آموزه‌های اسلام مطابقت دارد. آیا اسلام مانند آباء کلیسا و ایمان‌گرایان مسیحی است که قائل به انتخاب اعتقادات دینی به‌صورت تقلیدی و بدون دلیل و قرینه هستند یا مانند کلیفورد انتخاب تقلیدی را به‌طور کلی مذموم می‌داند و به شدت با آن مخالفت می‌کند و یا سخنی متوسط و معتدل در این زمینه دارد؟ حاصل آنکه می‌خواهیم بینیم ملاک و معیار اسلام در پذیرش یک اعتقاد چیست.

گفتنی است بررسی تطبیقی همه بخش‌های مقاله «اخلاق باور» در یک مقاله امکان‌پذیر نیست و در این نوشتار تنها برخی جنبه‌های آن را با آموزه‌های اسلام مقایسه کرده‌ایم.

دیدگاه کلیفورد

«به‌راستی آتن را با اورشلیم چه کار» (Tertullian, 1951, p.264) این پرسش که از رابطه میان عقل - که در اینجا آتن نماینده آن است - و ایمان - که اورشلیم نماینده آن است - سخن می‌گوید، پرسشی است که «ترتولیانوس» (تقریباً ۱۶۰-۲۳۰ میلادی)، یکی از آباء کلیسا آن را مطرح کرد و همچنان یکی از دل‌مشغولی‌های محوری در میان فیلسوفان دینی معاصر است.

1. William James (1842-1910)

از پرسش‌های بنیادین در حوزه الاهیات این است که چه نسبتی میان عقل و دین برقرار است. بحث بر سر این است که آیا اساساً لازم است ایمان و باورهای دینی عقلانی باشند یا نه؟ اگر لازم است، این عقلانیت چه شرایطی دارد و چگونه تأمین می‌شود؟ در دوران جدید گرایش‌های متعدد و متفاوتی در این باره پدید آمده است که می‌توان آنها را عقل‌گرایی نامید.

یکی از پاسخ‌ها به پرسش ترتولیانوس، نظریه اخلاق باور است. مدّعی «اخلاق باور» این است که اعتقاد و باور لازم است با پشتوانه دلیل و استدلال باشد و عقیده بدون دلیل، غیراخلاقی است. مبتکر این نظریه «ویلیام کینگ دن کلیفورد» است.

دیدگاه وی یک ارزیابی اخلاقی از باورهاست، نه یک ارزیابی معرفت‌شناختی. او با تأکید بر وظایف اخلاقی، التزام به یک باور را در حوزه گزاره‌های اخلاقی داخل می‌کند. به باور او، گزاره‌های اخلاقی بر عالم ذهن و تفکر نیز سایه می‌افکنند و انسان در فرآیند اعتقاد ورزیدن، با بایدها و نبایدهایی مواجه است که تخلف از آنها امری غیراخلاقی و خیانت در حق بشریت به‌شمار می‌رود. به باور کلیفورد، هر فردی اخلاقاً مسؤول باورهای خود است و اگر قرائن و شواهد کافی را برای باور خود مهیا نکرده باشد، اولاً چون حق نداشته چنین معتقد شود، باوری ناموجه دارد. ثانیاً خطایی اخلاقی کرده و مستوجب مذمت است. به عبارت دیگر، «همیشه، در همه جا و برای همه کس (اخلاقاً) خطاست که باوری را بدون قرائن کافی بپذیرد» (Clifford, 1901, p.175).

پذیرش و یا عدم پذیرش غایت از سوی مکاتب اخلاقی، سبب ایجاد دو نحله با نام غایت‌گرایی و وظیفه‌گرایی در اخلاق هنجاری شده است (عسگری یزدی و قنبریان، ۱۳۹۶، ص ۸۳). تحلیل کلیفورد از وظایف در قلمرو اعتقاد ورزیدن، نشان از آن دارد که وی وظایف را به‌نحو «غایت‌مدارانه»^۱ تفسیر کرده و سامان داده است. در اخلاق غایت‌مدارانه، وظایف بر اساس خیر حداکثری و شر حداقلی تعریف می‌شود. بر این اساس می‌توان تعهدات عقلانی را نمونه ویژه‌ای از این تعهد قلمداد کرد که حکم می‌کند باید به گونه‌ای عمل کرد که خوبی به حداکثر و شر به حداقل برسد (Plantinga, 1983, p.31).

از اخلاق باوری که کلیفورد مطرح می‌کند، چنین فهمیده می‌شود که دیدگاه وی شامل دو نظریه متمایز از هم می‌شود:

1. Teleologically.

اول، مدعای اخلاقی؛^۱ به این معنا که باور داشتن چیزهایی که فرد به آنها سزاوار نیست، نادرست است.

دوم، مدعای معرفت‌شناختی؛^۲ به معنای اینکه سزاوار بودن، همیشه تابع قرائن تأییدکننده است (Richard Amesbury, 2007, p. 25).

می‌توان محتوای ایده کلیفورد را چنین صورت‌بندی کرد که در مواجهه با هر ادعا، یکی از سه وضعیت زیر رخ می‌دهد:

۱. شواهد کافی به سود آن ادعا وجود دارد؛
۲. شواهد کافی به ضرر آن ادعا در دست است؛
۳. شواهد و ادله نفی و اثبات آن ادعا برابری می‌کنند یا اینکه اصلاً به نفع هیچ‌کدام شواهدی در دست نیست.

حال وظیفه ما در قبال حالت نخست، پذیرش آن، در حالت دوم، عدم پذیرش و در حالت سوم، تعلیق حکم و نپذیرفتن هیچ‌کدام از طرفین (لا ادری گری) است. در گام بعدی، کلیفورد فرآیند به بار نشانیدن اخلاق باور را در ضمن پنج ادعا و مبنای مهم طرح می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. هر باوری منجر به عمل می‌شود که اصطلاحاً «فعل متعاقب» آن باور است و این دو معمولاً تلازم دارند.
۲. تمام باورهای یک فرد و نیز باورهای تمام افراد یک جامعه، باهم ارتباط شبکه‌ای دارند.
۳. برای جلوگیری از ورود باورهای نادرست به این شبکه عظیم باید قرینه‌گرا و وظیفه‌گرای حداکثری بود.
۴. تخلف از این وظیفه و باور بر اساس قرائن ناکافی، یک امر غیراخلاقی است.
۵. ادعاهای دین‌دارن درباره امور الهی و ماورایی از بارزترین مصادیق این بی‌اخلاقی است (جوادپور و قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۹).

تأثیرهای فردی و اجتماعی باورهای ناموجه از نظر کلیفورد

با دقت در ادعاهای کلیفورد، این‌طور به نظر می‌رسد که وی دوگونه تأثیر عمده را برای

1. Moral claim.
2. Epistemological claim.

اعتقاد ورزیدن از یکدیگر جدا می‌کند؛ یکی تأثیرهای فردی^۱ و دیگری تأثیرهای فرافردی یا اجتماعی.

تأثیر فردی، تأثیری است که یک باور در ساختار معرفتی فرد و سپس در افعال او ایجاد می‌کند. در نظر او، هر چند تفکیک باور از رفتار منتج از آن درست^۲ و ضروری^۳ است، اما این به معنای جدایی کامل این دو (باور و رفتار) از یکدیگر نیست؛ زیرا تخطئه یکی بدون تخطئه دیگری ناممکن است. او می‌نویسد: «باوری که بر افعال فرد بی‌تأثیر است، در واقع اصلاً باور نیست. کسی که واقعاً به چیزی که او را به انجام فعلی وامی‌دارد معتقد است، حریصانه به آن فعل نگریسته و پیشاپیش آن را در عمق وجودش مرتکب شده است» (Clifford, 1901, p.169). به اعتقاد کلیفورد، این‌گونه تأثیرها فقط در عمل فرد نمودار نمی‌شوند، بلکه در ساختار معرفتی او نیز مشاهده می‌شوند. او مدعی است «هر باور جدیدی که افزوده شود، ساختار کل باورها را تغییر می‌دهد. هر باور واقعی هر اندازه هم که جزئی و نامربوط به نظر برسد، بی‌اهمیت نیست. چنین باوری ما را برای پذیرش باورهای هم‌نوع آن آماده‌تر می‌کند و تقویت‌کننده باورهایی است که از پیش با آن مشابهت داشته و دیگر باورها را تضعیف می‌کند» (Ibid, p.169). او پیامدهای عملی باور جدید را چنین تشریح می‌کند: باور جدید «رشته‌ای پنهان در اندیشه‌های ما مهیا می‌کند که ممکن است روزی در فعلی مشهود ظهور یابد و برای همیشه در ما اثر بگذارد» (Ibid, p.169).

از سوی دیگر، کلیفورد باورهای انسان را تنها امری شخصی نمی‌داند؛ بلکه سرمایه‌هایی می‌داند که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند (Ibid, p.169). در واقع، این مطلب پیش‌فرض اثبات‌ناشده و اساسی کلیفورد در اثبات تأثیرهای فرافردی باورهاست. او می‌نویسد: «کسی در این امر سزاوار مهربانی هم‌نوعان خود است که با تعصبی فراوان مراقب خلوص باور خود باشد که مبدا باورش متکی بر امری پیش پا افتاده باشد و چنان لکه‌دار شود که هرگز نتوان آن را زدود» (Ibid, p. 170).

به اعتقاد او، از یک سو قرائن و شواهد کافی برخلاف شواهد ناکافی، از نظر منطقی صدق متعلق باور را محتمل و بلکه تضمین می‌کنند و از سوی دیگر، کوتاهی کردن در دستیابی به شواهد و دلایل کافی، احتمال دارد سبب رواج باوری با متعلق کاذب در جامعه گردد. بنابراین

1. Personal effects.
2. Right.
3. Necessary.

اعتقادورزی بدون شواهد کافی، غیراخلاقی است؛ زیرا بدون در نظر گرفتن وظیفه ما نسبت به بشریت پذیرفته شده است. بنابراین کلیفورد مدعی می‌شود که وظیفه داریم از خود در برابر عقاید حاصل شده بدون شواهد و قرائن کافی حفاظت و مراقبت کنیم؛ «همان‌طور که در برابر طاعون که ممکن است به سرعت بر بدن ما چیره شود و به دیگر نقاط شهر نیز راه یابد چنین می‌کنیم. کسی که به‌خاطر حصول نتیجه‌ای خوشایند، خانواده و هم‌نوعان خود را عملاً در معرض خطر قرار می‌دهد، چه در سر دارد» (Ibid).

کلیفورد، از این پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه، یعنی شبکه‌ای بودن باورها و ارتباط میان سرنوشت فرد و اجتماع برای اثبات ادعای خود و استدلال بر آن استفاده می‌کند. او مدعی است در اعتقادورزی بدون دلایل و شواهد کافی و گسترش باورها و لذت‌های کاذب، آفت‌های بزرگی برای اجتماع وجود دارد. به گفته او: «آفت بزرگ‌تر و گسترده‌تر زمانی آشکار می‌شود که خصیصه زودباوری مورد تأیید و حمایت قرار گیرد و این خصیصه زمانی ظاهر می‌شود که خوی اعتقاد ورزیدن بر اساس دلایل ناچیز پرورش یافته و ماندگار گردد (Ibid, p. 171). زمانی که فرد از بابت آنچه باور می‌کند هیچ دغدغه‌ای نداشته باشد، دیگران نیز هیچ حساسیتی نسبت به آن نخواهند داشت. در چنین حالتی هیچ احترامی نسبت به حقیقت میان طرفین شکل نخواهد گرفت و زودباوری در جامعه ریشه خواهد دواند و منشأ دروغ‌ها و نیرنگ‌ها خواهد بود» (Ibid).

تمثیل کلیفورد و پرفسور ریچارد ایمزبری^۱

در سال ۲۰۰۳، ۱۰۰ مهاجر ثبت‌نشده را سوار یک تریلی یخچال‌دار کردند و به راننده ۷۵۰۰ دلار دادند تا محموله انسانی مزبور را از یک ایستگاه مرزی آمریکا عبور دهد. اما ۱۹ مسافر در اثر دما و رطوبت زیاد در داخل تریلی جان باختند. دادستان‌ها راننده را مقصر دانستند؛ چرا که به فریادها و ضربه‌های مسافران به بدنه تریلی توجهی نکرده بود. اما وکیل راننده مدعی شد: اولاً موکل او نمی‌دانسته چند نفر داخل تریلی بوده‌اند و ثانیاً تقاضای کمک مسافران به زبانی بوده که راننده آن را بلد نبوده است (Rice, H. & George, C 2006, p.1). بنابراین به این دلیل که راننده فکر نمی‌کرده مشکلی وجود داشته باشد، مسئول مرگ

1. Richard Amesbury.

وی استاد اخلاق دانشگاه زوریخ و نیز مدیر مؤسسه‌ای در اخلاق اجتماعی در کشور سوئیس است.

<https://www.amazon.com/Richard-Amesbury/e/B001JS66N2>

مسافران نیست. سرانجام هیئت منصفه راننده را گناه‌کار شناخت؛ با این توجیه که حتی اگر او در واقع از گرفتاری مسافران بی اطلاع بوده، با این حال سزاوار سرزنش است. عقیده به اینکه مشکلی وجود ندارد، رافع مسؤولیت او نسبت به آنچه واقع شده نیست؛ چرا که باورهایی که وی مبتنی بر آنها عمل کرده (یا باعث عدم اقدام او شده)، حتی اگر صادقانه هم باشند، باز آن‌چنان نبوده‌اند که عقلاً سزاوار اتکا باشند.

این داستان مشابه تمثیلی است که کلیفورد در ابتدای مقاله «اخلاق باور» آورده است. در مثال کلیفورد - که به احتمال قوی، مرتبط با حقایق دوران خودش است^۱ - مالک یک کشتی قدیمی نسبت به ایمنی آن تردید داشت. او احتمال می داد کشتی او نیازمند تعمیرات اساسی و پرهزینه‌ای باشد. با این وجود، تردیدهای خود را با این استدلال که همه چیز مثل قبل به خوبی پیش خواهد رفت، کنار گذاشت و کشتی خود را با محموله‌ای از مهاجران راهی دریا کرد. «او با قلبی خوشحال و آرزوی موفقیت برای مهاجران در وطن جدیدشان شاهد حرکت کشتی بود و زمانی که کشتی به قعر اقیانوس رفت، پول بیمه را گرفت و چیزی از ماجرا نگفت» (Clifford, W. K. 1886, P.339). کلیفورد مدعی است مالک کشتی مطمئناً در مرگ آن افراد مقصر است. هرچند او واقعاً و صادقانه به سالم بودن کشتی‌اش باور داشته است، اما صادقانه بودن باور وی بی‌فایده است؛ زیرا - چنان‌که شواهد نشان می‌دهد - او حق نداشته چنین باوری داشته باشد.

به این ترتیب، باورهای راننده تریلی و صاحب کشتی و نیز صادقانه بودن باورهای آنها، نافی مسؤولیت آنها و مجرم شناختن آنها نیستند؛ زیرا آنها از مسیرهای نادرستی به این باورها رسیده بودند. بلکه بر اساس دیدگاه کلیفورد، حتی اگر کشتی به سلامت به مقصد می‌رسید و مسافران تریلی همگی زنده می‌ماندند، مالک و راننده مزبور گناه‌کار و مستحق سرزنش بودند؛ زیرا درستی یا نادرستی یک باور وابسته به چگونگی رسیدن به آن است، نه مطابقت آن با واقع. لذا صرف نظر از اینکه محتوای اعتقاد و باور درست (مطابق با واقع) است یا خیر، عمل اعتقاد پیدا کردن بدون شواهد کافی نادرست است. بله، اگر مسافران

۱. در همان سالی که کلیفورد مقاله‌اش را نوشت، پارلمان انگلستان قانون حمل و نقل دریایی تجاری را تصویب کرد که بر اساس آن کشتی‌ها باید تا مقدار معینی بارگیری می‌کردند. این قانون نتیجه تلاش‌های سرسختانه نماینده پارلمان، «ساموئل پلیمسول (Samuel Plimsoll)» بود. او خواستار توجه به خطرات بارگیری بیش از حد کشتی‌های معیوب شد که به مبلغ زیادی بیمه می‌شدند.

زنده می‌ماندند، جرم صاحب کشتی و راننده تریلی فاش نمی‌شد. علت مجرم بودنشان این است که آنها باورش را بر پایه درستی بنا نکرده بودند. آنها به جای اینکه به صورت بی‌طرفانه شواهد را بررسی کنند، هر گونه شک و تردیدی را که به طور طبیعی ممکن بود داشته باشند کنار زده و بی‌محابا و بدون در نظر گرفتن عواقب احتمالی نادرست عمل کردند. اعتقاد آنها حتی اگر صادقانه هم باشد، از روی بی‌توجهی و منفعت‌طلبانه بوده است (Richard Amesbury, 2007, p.26-27).

لازم به ذکر است که کلیفورد برای مدّعی اخلاقی خودش دلیلی نیاورده و بعد از ذکر چند تمثیل (مثال کشتی و جزیره)، مسئله وجدان را مطرح کرده است:

«هر کدام از آنها اگر بخواهند خود را پیش وجدان خود ارزیابی کنند، خواهند فهمید که باوری را کسب و پرورانده‌اند. در حالی که حقّ نداشته‌اند بر اساس شواهد پیش رو به چنین باوری برسند. از این رو خواهند فهمید که کار اشتباهی انجام داده‌اند» (کلیفورد، ۱۳۹۵، ص ۵۳).

نقد و بررسی فلسفی دیدگاه کلیفورد

۱. ادعای کلیفورد عام است و همه باورهای ساده و پیچیده فردی و اجتماعی را شامل می‌شود و نمی‌توان با یک مورد که خصوصیات و ویژگی‌های کاملاً متمایزی با سایر موارد دارد (به اصطلاح فرق فارق دارد و آن اینکه جان چندین انسان بی‌گناه را در معرض خطر قرار می‌دهد) سخنی عام را مستدل یا حتی تبیین کرد. تعمیم این مورد خاص، نابه‌جا بوده و از مصادیق قیاس مع الفارق است.

با این وصف، آیا در مورد یک باور ساده که عمل بر اساس آن، عواقب پیچیده‌ای هم برای ما و دیگران ندارد، لازم است به دنبال شواهد و قرائن پیچیده باشیم تا باور مزبور یقینی باشد؟ به عبارت دیگر، به چه دلیل باورهای ظنی در موارد ساده کافی نیستند؟ اساساً اگر انسان برای هر باوری به دنبال قرائن و شواهد یقینی باشد، آیا زندگی او مختل نخواهد شد؟

۲. خود کلیفورد برای توجیه اعتقاد و باور خود نسبت به نظریه دلیل‌گرایی، دلیل و قرینه و شاهد کافی ندارد و به همین دلیل، به داستان سرمایه‌داری سودجو متوسل شده که کشتی قدیمی خود را بدون اطمینان کافی به دریا می‌فرستد و سبب هلاک مسافران بی‌گناه می‌شود. او تلاش می‌کند از یک سهل‌انگاری فردی و فرصت‌طلبانه که عواقب احتمالی بسیار بد و

سنگینی را برای افرادی بی‌گناه دارد، وجدان‌های اخلاقی را به چالش بکشد و یک داوری اخلاقی به سود باور ناموجه و نادرست خود پیدا کند. روشن است که با مثال نمی‌توان یک ادعای کلی را ثابت کرد و کلیفورد نیز لازم است برای باور خویش به نظریه «اخلاق باور»، قرائن و شواهد کافی بیاورد.

۳. همان‌طور که در در مدعاهای کلیفورد ذکر شد، کلیفورد یک قرینه‌گرا و وظیفه‌گراست و سخن از قرائن کافی به میان می‌آورد. او قایل است که هیچ کس نمی‌تواند به صرف اینکه دلم خواست، مایل بودم، علاقه داشتم، فلانی گفت و ... به انتخاب باوری دست بزند. اما مشکلی که در اینجا وجود دارد این است که او نمی‌گوید حد کفایت قرائن چقدر است و مفهوم قرینه هم تقریباً به اندازه مفهوم عقلانیت مبهم و پیچیده است. قرینه چیست؟ از کجا می‌فهمید که قرائنی در دست دارید؟ قرائن چه موقع به حد کفایت یا بسندگی می‌رسند؟ اگر شخصی فکر کند قرینه کافی برای قضیه P در دست دارد، اما قرینه او در نفس الامر در حد کفایت نباشد، آیا در این صورت اعتقاد او به P نامعقول است؟ از سوی دیگر، این امکان وجود دارد که شخصی برای اعتقادی کاذب، قرینه کافی داشته باشد. آیا اعتقاد او به P معقول است؟ اگر پاسخ منفی باشد، آنگاه بر خلاف مدعای کلیفورد داشتن قرینه کافی، شرط لازم برای اعتقاد عقلانی به باورها نخواهد بود (پلانتینجا، ۱۳۸۱، ص ۱۷).

۴. اگر کلیفورد مثال مزبور را فقط برای تفهیم مطلب آورده باشد، باز هم مثال او مناسب نیست. به عبارت دیگر، بدون اینکه قصد مناقشه در مثال را داشته باشیم، باید بگوییم که توسل به این قبیل داستان‌ها حتی برای تصور و تصویر باور آقای کلیفورد از جهات مختلف ناکافی است، چه رسد به تصدیق آن؛ زیرا:

الف) گاهی به‌رغم نبود دلیل کافی بر پذیرش یا عدم پذیرش یک مسئله، امکان احتیاط وجود دارد. در این موارد، حتی اگر هیچ باور یقینی نسبت به دو طرف مسئله نداشته باشیم، عقلاً باید مطابق آن طرفی عمل کنیم که موافق احتیاط است. به عبارت دیگر، گاهی قبول یک باور یا عدم قبول آن باور فی‌نفسه فاقد شاهد کافی و دلیل موجه هستند. ولی صرف موافقت با احتیاط، خود شاهدهی قوی برای جانب‌داری از یک باور ظنی به‌شمار می‌رود.

مواردی از قبیل آنچه در این داستان آمده، مربوط به جایی می‌شوند که احتیاط ممکن است (دو راه هست که یکی موافق احتیاط است) و شخص مورد نظر، راهی را انتخاب می‌کند که خلاف احتیاط است. مالک کشتی خود را در میان دو راهی می‌بیند که یکی

پرهزینه است و کم‌خطر و دیگری، پرخطر است و کم‌هزینه. او راه خلاف احتیاط و البته منفعت‌طلبانه را انتخاب می‌کند؛ راهی که برای دیگران خطر دارد و برای او هزینه‌ای ندارد. مسلماً چنین شخصی کاری غیراخلاقی انجام داده که دیگران را در معرض هلاکت قرار داده است و کشتی مزبور چه غرق شود و چه سالم برگردد، کار او حاکی از خبث باطنی اوست و فعل او (در معرض خطر قرار دادن جان انسان‌های بی‌گناه) زشت است.

اما سخن کلیفورد درباره اعتقاد متدینین دقیقاً برعکس این مورد است. شخص مؤمن دقیقاً از دو راهی که پیش پای اوست، راه بی‌خطر و کم‌هزینه و بلکه بی‌هزینه (به‌خصوص در عالم مسیحیت تحریف شده که عبادت خاصی مطرح نیست) را برای خود و اجتماع برمی‌گزیند و راه پرخطر و پرهزینه برای خود و اجتماع را ترک می‌کند. انسان متدین، خود را در میان دو راه می‌بیند که اولی همراه با تکالیف و تعهداتی بی‌خطر و کم‌هزینه و پرفایده در دنیاست و در آخرت هم برای او برکات فراوان و بی‌نهایتی دارد و دومی همراه با لذت‌هایی زودگذر و کم‌عمق در یک زندگی پوچ، بی‌سرانجام، بی‌معنی و بی‌هدف است که در تراحم کامل با منافع دیگران قرار دارند و در آخرت نیز او را به تباهی می‌کشاند و او باید دائماً از مرگی که پایان کار اوست و چه‌بسا در جوانی (مانند کلیفورد که در سی و چهار سالگی مرد) هراسان باشد.

ب) گویا کلیفورد تصور می‌کند صرفاً باور به سالم بودن کشتی و در نهایت، فرستادن کشتی به دریا نیازمند شواهد و قرائن است و باور به خرابی کشتی و نفرستادن کشتی به دریا شواهد و قرائن محکم لازم ندارد. آیا اگر کسی وسواس‌گونه از فرستادن کشتی خود به دریا سرباز بزند و مسافران را سرگردان نماید، کار غیراخلاقی نکرده است؟

دقیقاً همین نکته را می‌توان از سوی مؤمنان در خصوص وجود مبدأ و معاد به امثال کلیفورد گفت که آیا برای باور به عدم وجود خداوند و قیامت، قرائن و شواهد کافی دارید؟ چه دلیلی دارید که عالم علتی ندارد یا علتی دارد، ولی آن علت، هدف و غایتی از خلق معلول خود ندارد؟ گذشته از اینها، با براهین و دلایل متقن و قوی‌ای همچون برهان نظم، برهان علیین، برهان امکان، باور به وجود خدا ثابت شده و لذا خطای اخلاقی رخ نداده است.

۵. برای پذیرش دیدگاه کلیفورد باید پنج فرض اثبات‌ناشده یا باور ناموجه که در تبیین نظریه کلیفورد ذکر شد را پذیرفت. درحالی‌که این مبانی غالباً بدون دلیل و قرینه کافی

مطرح شده‌اند. به اعتقاد ما، هیچ‌یک از ادعاهای مطرح شده به‌طور کلی و همیشه (یعنی به‌صورت موجه کلیه) صحیح نیستند. ولی ما از بررسی تفصیلی آنها خودداری می‌کنیم و بیشتر بر صحت و سقم ادعای پنجم در مورد آموزه‌های اسلام متمرکز می‌شویم که رسالت اصلی نوشتار حاضر است.

مقایسه دیدگاه کلیفورد با آموزه‌های قرآنی

ادعای پنجم کلیفورد تا حدودی در مورد ادیان غیرالهی و ادیان الهی تحریف شده (مانند شریعت مسیحیت) و حتی در مورد فرقه‌های انحرافی در شریعت الهی و تحریف ناشده اسلام درست است. بی‌تردید بسیاری از آموزه‌های شرایع خرافی و شرایع الهی تحریف شده و فرقه‌های انحرافی شریعت اسلام خلاف عقل و عقلانیت و مستحق مؤاخذه و بازخواست هستند. نسبت‌های ناروا به حضرت لوط، حضرت داود و حضرت سلیمان، ادعای کشتی گرفتن حضرت یعقوب با خداوند یا فرشتگان، اعتقاد به تثلیث، تجسد و مرگ فدی‌ه‌وار (آموزه نجات) از جانب مسیحیان و یهودیان و نیز بسیاری از عقاید تکفیریان به‌ظاهر مسلمان، با عقل و عقلانیت ناسازگارند. اما مسلماً نمی‌توان ادعای پنجم کلیفورد را به‌صورت عام پذیرفت و بی‌اخلاقی را به دین مبین اسلام و همه معتقدان واقعی به آن نسبت داد. بلکه ما نمی‌پذیریم همه عقاید و اعمال یهودیان و مسیحیان و مسلمانان تکفیری و... مصداق بی‌اخلاقی باشد. در منطق قرآن نمی‌توان مانند گروهی از یهودیان حقانیت همه عقاید مسیحیان را انکار کرد؛ همان‌طور که نمی‌توان مانند برخی مسیحیان درستی تمام عقاید یهودیان را انکار نمود:

(وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) (بقره ۱۱۳، ۲)

از سایر شرایع که بگذریم، شریعت اسلام یقیناً در اصول و محکومات خود، الهی و تحریف نشده است و بسیاری از پیروان آن با توجه به ارشادات قرآن و عترت، تنها با دلایل محکم و متقن و کافی اصول عقاید خود را پذیرفته‌اند و تبلیغ می‌کنند. قرآن کریم در سفارشی متین و بسیار پراهمیت، انسان‌ها را به پیروی از «علم» دعوت کرده و از بها دادن به گمان‌ها و حدس‌های بی‌پایه و بی‌مایه، سخت بر حذر می‌دارد. از نظر قرآن کریم، ریشه بسیاری از اندیشه‌های جاهلی، پیروی از گمان به جای علم است:

(وَ إِنْ تَطَّعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ) (انعام (۶)، ۱۱۶).

اسلام کسانی را که در مسائل سرنوشت‌ساز، باورهای بدون علم دارند و بر اساس آن عمل می‌کنند، سخت نکوهش کرده است. قرآن داستان‌های بسیاری نظیر داستان بت‌شکنی حضرت ابراهیم و آویختن تبر بر دوش بت بزرگ و به اندیشه واداشتن بت‌پرستان نقل می‌کند و در ضمن آن، اعتقاد بی‌پایه و اساس عقلانی را تقبیح می‌کند. قرآن پیروی کورکورانه از پدران را ناپسند می‌داند:

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ) (بقره (۲)، ۱۷۰).

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ) (مائده (۵)، ۱۰۴).

(وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنْ اللَّهُ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (اعراف (۷)، ۲۸).

از نظر قرآن کریم باید برای امور مهم زندگی سلطان و دلیل قانع‌کننده داشت:

(قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ) (اعراف (۷)، ۷۱).

(قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِداً سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (یونس (۱۰)، ۶۸).

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ) (هود (۱۱)، ۹۶).

(مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (یوسف (۱۲)، ۴۰).

(وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْ سَأَلْتُمْ لَفَنَسْتُمْ لِي بِمُصْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنْ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (ابراهیم (۱۴)، ۲۲).

مسلمانان واقعی از قرآن می‌آموزند که اگر اعتقاد در مسائل سرنوشت‌ساز زندگی دنیوی

و اخروی با دلیل کافی باشد، امنیت می‌آورد:

(و كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (انعام (۶)، (۸۱)

مسلمانان برجسته با تبعیت از قرآن و دستورات اهل بیت، پیروی از ظن و گمان در امور مهم و سرنوشت‌ساز زندگی را نادرست می‌دانند؛ چرا که قرآن کریم در بسیاری از آیات، خود ما را به پیروی از «علم» دعوت کرده است و از بها دادن به گمان‌ها و حدس‌هایی که به درجه اطمینان و علم نمی‌رسند، سخت برحذر داشته است (ر.ک: اسراء (۱۷)، (۳۶). در قرآن آمده است:

(إيَّا نُوحٍ... فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ) (هود (۱۱) (۴۶).

بت‌شکنی امیرالمؤمنین به دستور پیامبر اکرم به هنگام فتح مکه بر همین اساس صورت گرفت: (أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلُوبُ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (نمل (۲۷)، (۶۴). خداوند متعال «خردمندان» را این چنین توصیف می‌کند: (فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ) (زمر (۳۹)، (۱۷ و ۱۸).

کلیفورد و هم‌فکران او به دو مسئله توجه نکرده‌اند و این بی‌توجهی را می‌توان از جمله اشکالات اساسی وارد بر نظرات آنها تلقی کرد. این مسائل عبارتند از:

۱. تأکید ویژه اسلام بر روش مند و ضابطه‌مند بودن تحقیق برای دستیابی به «علم» و «یقین». دست‌کم در بین مسلمانان واقعی، باورهای بسیاری از افراد بدون ضابطه نیست. هر پژوهنده منصفی در مباحث فلسفی و کلامی و الهیاتی مسلمانان، تلاش روشمند برای اثبات عقاید اصلی را مشاهده می‌کند. اصول عقاید مسلمانان چنان مبرهن و مستدل‌اند که هر حقیقت‌جویی را به پذیرش وامی‌دارند. جالب اینجاست که مخالفان این عقاید به جای خدشه در ادله آنها، به خدشه در اصل عقل روی می‌آورند و شکاکیت را می‌پذیرند تا از پذیرش عقایدی که برای آنها تکلیف‌آور است شانه خالی کنند. به هر حال، ما در اینجا تنها به بیان سیر تحقیق و روش مند بودن اثبات اصول اساسی دین مبین اسلام اکتفا می‌نماییم و براهین و ادله‌ای را که برای اثبات این اصول ذکر شده‌اند به کتب مفصل واگذار می‌کنیم.
۲. کلیفورد و پیروان او تنها بر بُعد عقلانی و معرفتی انسان توجه می‌کنند و سایر ابعاد و جنبه‌های انسانی اعم از ساحت‌های مختلف خود انسان و تأثیرات اجتماعی بر او را نادیده می‌انگارند که در ذیل توضیح خواهیم داد.

باور مسبوق به دلیل و برهان

در اسلام، معارف دارای پشتوانه عقلی بوده و دلایل متقنی از کتاب، سنت، عقل و اجماع دارند. از منظر قرآن، عقیده و باور باید مستدل و مبرهن باشد. کسی که در امری شک می‌کند، باید به دنبال شواهد و قرائن باشد و بدون دست‌آویز دلیل و برهان به امری معتقد نشود؛ همان‌طور که در قرآن وارد شده است: (وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) (اسراء ۱۷)، ۳۶)؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن.

امام صادق ۷ نیز می‌فرماید: «من شكّ او ظنّ و اقام علی احدها احبط الله عمله؛ هر کس گرفتار شک یا گمان شود و در آن حال بماند، خداوند عمل او را تباه سازد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ص ۴۰۰). صحیح است.

دانشمندان اسلامی نیز به تبع قرآن و روایات، ارزش باور و اعتقاد را به تبعیت از برهان و دلیل می‌دانند. ابن‌سینا در کتاب ارزشمند اشارات و تبیهات — که آخرین اثر علمی وی می‌باشد — و به تبع او فخر رازی در شرح آن چنین آورده‌اند:

«كلّ ما قرع سمعك ما لم تتبرهن استحالته لك فلا تنكره؛ لأن الحمق في إنكار ما لم يعرف امتناعه بالبرهان ليس دون الحمق في الاعتراف بما لم يعرف ثبوته بالبرهان» (فخر رازی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۶۶۴).

استاد مطهری نیز می‌گوید: «آنکه روح علمی دارد، از دلیل به مدعا می‌رود. طلبه‌ها می‌گویند «نحن ابناء الدلیل نمیل حیث یمیل». یعنی ما فرزند دلیل هستیم و هر جا دلیل برود دنبال آن می‌رویم. دلیل او را به سوی مدعا می‌کشاند (مطهری، ۱۳۸۸، ج ۲۲، ص ۵۴۹-۵۵۰). کسی که شک می‌کند و به دنبال معرفت می‌رود و تلاش می‌کند حقایق را با عقل و اندیشه خویش بیاید تا بدون شناخت ایمان نیاورد و ندیده را نپرستد، از نظر اسلام کامل‌تر و دین‌دارتر است از کسی که عقاید خویش را با تقلید و تبعید به دست می‌آورد و برای درک حقیقت از عقل و اندیشه خود استفاده نمی‌کند؛ چرا که مرتبه انسانیت و کمال انسان به میزان دانش و دریافت او از حقایق بستگی دارد. انسان چیزی نیست جز علوم نافع‌ای که فرا می‌گیرد و اعمال صالحی که انجام می‌دهد.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای

(مولوی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۳)

قابل اعتماد بودن وحی و نبوت

مقاله کلیفورد با عنوان «اخلاق باور»^۱ در سه فصل تنظیم شده است. فصل دوم این مقاله درباره ارزش مرجعیت (علمی)^۲ است. در فصل دوم درباره این بحث می‌کند که یک منبع و مرجع باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد تا بتواند دلیل و قرینه برای عقاید و باورهایمان باشد. شخصیت علمی و اخلاقی دیگران تا چه میزان می‌تواند گفته‌های آنان را قوام بخشد و آیا ما می‌توانیم (مجاز هستیم) این ادعاها را حتی اگر ورای تجربه و آزمایش ما و دیگر افراد بشر باشد، بدون تحقیق بپذیریم؟ کلیفورد برای ارزش مرجعیت علمی، سه ویژگی را مطرح می‌کند: صداقت،^۳ دانش^۴ و داوری.^۵

وی بعد از بحث از این سه ویژگی، وحی و نبوت را شاهد قابل اعتمادی^۶ نمی‌داند. او می‌گوید: «آنچه می‌توانیم بگوییم این است که شخصیت محمد قرینه خوبی است برای صداقت و راستگویی او و اینکه او حقیقت را تا جایی که می‌دانست [به مردم] بازگو می‌کرد. اما شخصیت او دلیل بر آگاهی او از حقیقت نیست» (Clifford, 1901, p.181).

بله، در متون روایی شیعه هم آمده است که «لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال». یعنی به خود فرد و شخصیت گوینده نگاه نکن، بلکه به آنچه که می‌گوید توجه کن و بسنج و ببین که صحیح است یا خیر (لیثی واسطی، ۱۳۷۶، ص ۵۱۷؛ تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۳۸). اما باید گفت که ما دو نوع شخصیت داریم که عبارت‌اند از:

- شخصیت معصوم‌گونه که دلالت بر صحت اعمال و گفتار و منطبق بودن آن دو بر حقیقت و واقعیت می‌کند. این نوع شخصیت مخصوص اولیاء الهی، از پیامبران و معصومان است.

- شخصیت غیرمعصوم که دلالت بر ممدوح بودن شخص می‌کند. اما هیچ‌گونه اقتضایی ندارد که شخص هرچه که می‌کند و یا هرچه که می‌گوید صحیح و منطبق با واقعیت باشد. حال با توجه به این مقدمه می‌گوییم که شخصیت پیامبر اکرم ۹ طبق ادله عقلی و نقلی که در علم کلام مضبوط است از نوع اول بوده است و لذا برخلاف نظر کلیفورد باید مطرح

1. The Ethics of Belief.
2. The Weight Of Authority.
3. Veracity.
4. Knowledge.
5. Judgment.
6. Trustworthiness.

کنیم که شخصیت پیامبر اسلام ۹ دلیل بر آگاهی او از حقیقت است؛ زیرا شخصیت معصوم گونه ایشان از هر کذب و دروغی مبرا بوده و متصل به منبع وحی می باشد. کلیفورد در جای دیگری، از همان نوشتار در خاستگاه الهی معرفت نبوی تشکیک کرده و آن را اثبات ناپذیر می داند. او می گوید:

«پیامبر ۹ چه ابزاری در اختیار داشت تا به کمک آن تشخیص بدهد آن صورتی که برای او ظاهر گشته جبرئیل بود است نه یک توهم و اینکه رفتن او به بهشت خواب نبوده [بلکه یک واقعیت وجودی بوده است]؟ ... بر فرض اینکه بپذیریم پیامبر ۹ خودش کاملاً صادقانه باور داشت که او از جانب خدا هدایت شده و حامل پیام آسمانی بوده. چگونه او توانست تشخیص بدهد که در این اعتقاد قوی^۱ خود اشتباه نکرده است؟ باز هم فرض کنید که من اطلاعاتی را ظاهراً از یک بازدیدکننده آسمانی دریافت می کنم؛ اطلاعاتی که پس از آزمایش معلوم می شود صحیح است. من نمی توانم در ابتدا مطمئن بشوم که آن موجود ناشناخته آسمانی، توهمات ذهن من نیست و نیز نمی توانم یقین کنم معلوماتی که در زمان خودآگاهی من برای من ناشناخته بود، از راه کانال های پیچیده و نامحسوس حسّی به من نرسیده باشد» (Clifford, 1901, p.181-182).

یعنی اینکه شاید این اطلاعات از طریق کانال های حسّی به من رسیده باشد. کانال هایی که پیچیده و نامحسوس هستند و من توان تشخیص آن را ندارم. راستی آزمایی در اینجا ممکن نیست.

در بخش نبوت عامه و نبوت خاصه، از کتب معتبر و مفصل کلامی همچون کتاب محاضرات فی علم الکلام اثر آیت الله العظمی شیخ جعفر سبحانی، کتاب شرح تجرید الاعتقاد اثر علامه حلی و کتاب آموزش عقاید اثر آیت الله مصباح یزدی این گونه شبهات وارد شده و جواب آن داده شده است و به طور یقینی باید گفت که پیامبر ۹ با جبرئیل ارتباط داشته و معراج جسمانی و روحانی نیز واقع شده است و دلیل بر آن صحت اخبار غیبی است که پیامبر ۹ بعد از نزول وحی و دیدن جبرئیل و بعد از معراج جسمانی و روحانی بازگو کرده اند و قرائن بسیاری بر صدق گفتار پیامبر ۹ وجود دارد و همچنین تاریخ گواه است که پیامبر ۹ از نظر جسمی، ذهنی و روحی صحیح و سالم بوده و هیچ گاه - نعوذ باللّه - توهم نکرده است. مگر می شود پیامبر توهم کند در حالی که با هوش و درایت و ذکاوت

1. Strong conviction.

خویش اسلام را در شبه جزیره عربستان گسترش داد و بر دشمنان خویش از یهود و نصارا و بت پرستان فائق آمد!

باید بگوییم، وقتی با اعجاز ثابت شد که یک شخص پیامبر است و از جانب خداوند متعال برای هدایت بشر آمده، صحت گفتار و کردارش اثبات می‌شود. در این میان، معجزات پیامبر اسلام ۹ بسیار زیاد است. از نمونه‌های آن می‌توان فصاحت و بلاغت قرآن، شق القمر و اخبار غیبی پیامبر ۹ را نام برد. لذا وقتی معجزه ثابت شد و دیگران از آوردن آن عاجز گشتند، نبوت و اتصال به غیب و مبرا بودن از کذب، دروغ و توهم ثابت می‌شود.

بنابراین خوب بود جناب کلیفورد با برخی از منابع شیعی آشنا بود تا به این راحتی وحی و نبوت را زیر سؤال نبرد و از الفاظی همچون توهم و ... که در شأن اولیای الهی نیست استفاده نکند.

نتیجه‌گیری

۱. به اعتقاد کلیفورد، کسی که بدون دلایل و شواهد کافی تحصیل باور کند، کاری غیراخلاقی کرده و علاوه بر خود، به تمام بشریت ستم کرده است. او باورهای دین‌داران درباره امور الهی و ماورایی را از بارزترین مصادیق بی‌اخلاقی معرفی می‌کند.

۲. قرآن کریم باور بدون دلیل در مسائل سرنوشت‌ساز زندگی را سخت مورد نکوهش قرار می‌دهد و از طرف دیگر، شیوه درست تفکر و رسیدن به حقیقت را گوشزد کرده و انسان را از آنچه که موجب گمراهی و پذیرش باور غلط است برحذر می‌دارد.

۳. هرچند اعتقاد بی‌رویه و بدون دلیل در امور سرنوشت‌ساز زندگی عقلاً و نقلاً قبیح است، ولی برخلاف نظر کلیفورد، غیراخلاقی دانستن باور در مسائل ساده زندگی، خود باوری بدون دلیل و قرینه است.

۴. اگر دستورات قرآنی را سرلوحه قرار دهیم و در پژوهش‌های خود روش‌مند عمل کنیم و به موانع تحقیق توجه داشته باشیم، مسلماً مصداق ادعای کلیفورد در مورد بی‌اخلاقی در باور نخواهیم بود.

۵. نگاه کلیفورد به قرینه‌گرایی، افراطی و غیرقابل دفاع بوده و اشکالات فراوانی به کم و کیف آن وارد شده است که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۵.۱. خود کلیفورد برای توجیه اعتقاد و باور خود نسبت به نظریه دلیل‌گرایی، دلیل و

قرینه و شاهد کافی ندارد. بلکه برای پذیرش نظریه کلیفورد باید پنج فرض اثبات‌ناشده یا باور ناموجه را پذیرفت.

۵.۲. کلیفورد به برخی موانع بالقوه تحقیق، از جمله به ابعاد و جنبه‌های انسانی مانند انتظارات، انگیزه‌ها و خلق‌ها و همچنین پیروی از امیال و گرایش‌ها توجه کافی نکرده است.

۵.۳. کلیفورد بیشتر به تفکرات و باورهای مسیحیان و یهودیان توجه کرده و به روش مند بودن تحقیقات اسلام‌پژوهان مسلمان و بهره‌مندی بسیاری از مسلمانان از شواهد کافی بر باورهای اساسی خود متوجه نبوده است.

۵.۴. با توجه به اینکه نمی‌توان در مسائل سرنوشت‌سازی مانند اعتقاد به خداوند و آخرت بی‌تفاوت و بی‌باور بود و «لاادری‌گری» در این امور عملاً با باور به عدم اعتقاد به خداوند و آخرت برابر است، پرسش از امثال کلیفورد این است که اگر باور به وجود مبدأ و معاد محتاج دلیل است، آیا باور به نبود مبدأ و معاد محتاج دلیل نیست؟

۵.۵. گاهی به‌رغم نبود دلیل کافی بر پذیرش یا عدم پذیرش یک مسئله، امکان احتیاط وجود دارد. در این موارد، حتی اگر هیچ باور یقینی نسبت به دو طرف مسئله نداشته باشیم، عقلاً باید مطابق آنچه موافق احتیاط است عمل کنیم و مسلماً چنین عملی خلاف اخلاق نیست. در واقع، در این موارد از یک باور برتر و کلی‌تر که دلیل و شواهد کافی دارد، برای یک مورد جزئی‌تر که فاقد دلیل و شاهد اختصاصی است استفاده کرده‌ایم.

کتابنامه

* قرآن کریم

۱. اکبری، رضا (۱۳۸۶). ایمان‌گروی (نظریات کرکگور، ویتگنشتاین و پلانتینگا). چاپ دوم. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲. بیشاپ، جان و ریچارد ایمزبری (۱۳۹۴). ایمان و ایمان‌گرایی. ترجمه مریم خدادادی. تهران: نشر ققنوس.
۳. پلانتینجا، آلون (۱۳۸۱). عقل و ایمان. ترجمه بهناز صفری. قم: اشراق.
۴. تیمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶). تصنیف غررالحکم و دررالکلم. مصحح مصطفی درایتی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات.
۵. جوادپور، غلام‌حسین و علی‌رضا قائمی‌نیا (۱۳۹۰). تبیین و نقد اخلاق باور از منظر کلیفورد. پژوهش‌های اخلاقی. ۲ (۴).
۶. عسگری یزدی، علی و علی قنبریان (۱۳۹۶). چرا نگاه نتیجه‌گرایانه به فعل مستلزم سلب عنوان اخلاقی از آن نخواهد شد؟. ماهنامه علمی - پژوهشی قیاسات ۲۲ (۴)، ص ۷۹-۱۰۲.
۷. فخر رازی (۱۳۸۴). شرح‌الإشارات و التنبیهات (ج ۲). مقدمه و تصحیح دکتر نجف‌زاده. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۸. کلیفورد، ویلیام کینگدن (۱۳۹۵). اخلاق باور. ترجمه و تعلیقات علی قنبریان با مقدمه علی عسگری یزدی. تهران: نشر درخت زندگی.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. مصحح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی. چاپ چهارم. تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه.
۱۰. کنی، آنتونی (۱۳۸۰). هنر خردورزی. ترجم اعظم پویا، نقد و نظر، ۸ (۳ و ۴).
۱۱. لیشی واسطی، علی‌بن محمد (۱۳۷۶). عیون الحکم و المواعظ. مصحح حسین حسینی بیرجندی، قم: دارالحدیث.
۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۸). مجموعه آثار (ج ۲۸). تهران: صدرا.
۱۳. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۷۳). مثنوی معنوی. تحقیق و تصحیح توفیق سبحانی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

14. Amesbury, Richard. (2007). *The Virtues of Belief: Toward a Non-Evidentialist Ethics of Belief-Formation*, Int J Relig.

15. Clifford, William Kingdom. (1901). *Lectures and Essays*, NewYork, The Macmillan Company.
16. ----- (1886). In L. Stephen & F. Pollock (Eds.), *Lectures and essays* (2nd ed.). London: Macmillan.
17. James, william. (1986). "the will to Believe", philosophy of Religion, louis p.pajman (ed) wadsworth.
18. Plantinga,Alvin. (1983). *faith and rationality*, University of Notre Dame press.
19. Rice, H. & George, C. (2006). Fatal smuggling trial halted after Washington takes ill. *Houston Chronicle*, 6 December.
20. Tertullian, On Prescription Against Heretics and On the Flesh of Christ, Trans. Peter Holmes, in Alexander Roberts and James Donaldson (eds.), *The Ante Nicene Fathers, Volume III*, Grand Rapids: Wm. B. Eerdmans Publishing Company, 1951.
21. <https://www.amazon.com>.